

## دولت پنهان در آلمان و قتل‌های شبکه‌ی «ناسیونال سوسیالیست زیرزمینی»

### وایدکت

**وایدکت** تشکلی است که به بررسی مبارزات طبقاتی در سطح جهانی، با تکیه بر تجارب و مباحثات خود کارگران می‌پردازد. این جریان فعالیت خود را در سال‌های ۱۹۷۰ آغاز کرده و از سه دهه‌ی پیش نشریه‌ای به همین نام Wildcat (اعتصاب خودجوش) منتشر می‌کند. وایدکت نه تشکلی حزبی بل که گروهی است فعال در مبارزات روزمره در کارخانه‌ها و سایر محل‌های کار و زندگی (عمدتاً در آلمان)، و با هدف پشتیبانی از این مبارزات و پیشبرد آن‌ها. در مورد مبارزه‌ی طبقاتی در **ایران** نیز مقالاتی در نشریه‌ی وایدکت به چاپ رسیده که بخشاً در **سایت وایدکت** موجوداند.

آنچه پیش رو دارید، بر اساس چهار مقاله که قبلاً در شماره‌های مختلف این نشریه به چاپ رسیده، نوشته شده است. خود آن مقالات بر پژوهش‌های گروه‌های ضدفاشیستی، گزارش‌های کمیسیون تحقیقات پارلمان، مقالات روزنامه‌ها و کتب مختلف استوارند. می‌دانیم که دانستی نام شهرهای آلمان و اسامی سیاستمداران و فاشیست‌های آلمانی و سران امنیتی و پلیس که در این نوشته آمده، در خارج از آلمان فایده‌ی چندانی ندارد، اما امیدواریم «در عصر گوگل» برای شما در جهت تحقیق و تعمیق بیشتر موضوع کارساز باشند.

در ماه نوامبر سال ۲۰۱۱ خبر خودکشی دو نفر، که در پی سرقت از یک بانک در حال گریز از تعقیب پلیس بودند، به یکی از بزرگترین رسوایی‌های سیاسی تاریخ آلمان فرال انجامید. این رسوایی هنوز هم به پایان نرسیده است. دو فرد مزبور، **اووه موندلوس Uwe Mundlos** و **اووه بونهارت Uwe Böhnhardt**، همراه با **بناته چهپه Beate Zschäpe** سیزده سال به صورت مخفی زندگی می‌کردند. این سه نفر اعضای شاخه‌ای از شبکه‌ی «ناسیونال سوسیالیست زیرزمینی» (NSU **ان‌اس‌او**) بودند؛ یک شبکه‌ی ترور فاشیستی که ۹ مغازه‌دار خارجی‌تبار و یک پلیس زن را در شهرهای مختلف آلمان به قتل رسانده و مسئول دست‌کم سه عمل انفجاری و حدود پانزده سرقت مسلحانه‌ی بانک بود. گرچه **ان‌اس‌او** هیچگاه بیانیه‌ای علنی صادر نکرد، اما رابطه‌ی ۹ قتل در طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ با یکدیگر آشکار بود: هر بار همان سلاح، هفت تیری از نوع «چسکا»، مورد استفاده قرار گرفته بود.

مطبوعات آن زمان صحبت از «قتل‌های دونری» (برگرفته از «دونرکباب») می‌کردند و کمیسیون ویژه‌ی پلیس برای تجسس در مورد این قتل‌ها «بُسفر» نامگذاری شده بود. تقریباً همه‌ی ادارات پلیس که مشغول رسیدگی به این قتل‌ها بودند در وهله‌ی نخست در مورد قربانیان این جنایات و با ظن شرکت آنان در «جرائم سازمان‌یافته»، خرید و فروش مواد مخدر و غیره تحقیق می‌کردند.

اکنون نه تنها فاش شد که قاتلان، فاشیست‌های متشکل بوده‌اند، بل که در عرض چند روز معلوم گردید که بخشی از دستگاه دولت به آن‌ها کمک می‌کرده و از تعقیب آنان به‌صورت سیستماتیک ممانعت به عمل می‌آورده است. حتا گوینده‌ی سرشناس یکی از کانال‌های تلویزیون رسمی آلمان گفت: «یک چیز کاملاً روشن است: عاملان را می‌شد از کار باز داشت و جلوی قتل‌ها را گرفت.» او به ابراز «این ظن تکان‌دهنده» پرداخت «که شاید، اصلاً قرار نبوده آن‌ها دستگیر شوند.» گزارش نهائی کمیسیون تحقیق پارلمان ایالت تورینگن، که در ماه اوت سال ۲۰۱۴ منتشر شد، سخن از «سوءظن به خرابکاری هدفمند» در پیگرد عاملان قتل‌ها و «یا ممانعت آگاهانه» از این کار به میان آورد و این که سازمان امنیت «حداقل به طور غیرمستقیم مجرمین را از احتمال دستگیر شدن مصون نگه داشته است.»

از روز چهارم نوامبر سال ۲۰۱۱ که ادعا شد این دو نفر دست به خودکشی زده اند، سازمان های امنیتی<sup>۱</sup>، وزارت کشور، وزارت های داخلی ایالت ها و همچنین اداره ی آگاهی فدرال (BKA) همه، با همان هماهنگی در جهت پاک کردن رده دست به کار شدند، که قبلاً نیز سال ها از افشای جریان **این اس او** جلوگیری کرده بودند. یک روز قبل از این که رابطه ی **این اس او** با سرقت بانک علناً اعلان شود مشاوره ای در دفتر صدراعظم آلمان صورت گرفت. از آن به بعد به طور سیستماتیک، با ازبین بردن پرونده ها و د روغ پراکنی ها و خودداری از ارائه ی شواهد، از روشن شدن موضوع ممانعت به عمل آمد. در جریان محاکمه ی جاری در دادگاه عالی ایالتی مونیخ که علیه به اصطلاح تنها فرد باقی مانده ی **این اس او**، «بناته چهپه» و پنج همکار شبکه در جریان است، دادستان کل آلمان می خواهد مردم را مجاب کند که ترورها فقط کار آن سه نفر و دایره ی کوچکی از هواداران گروه بوده است: «تحقیقات هیچ مدرکی را دال بر شرکت اشخاص ثالث محلی در عملیات **این اس او** و یا رابطه ی تشکیلاتی این شبکه با گروه های دیگر به دست نداده است.» این در حالی است که به طور مسلم **این اس او** بسیار گسترده تر و دارای شبکه ی ارتباطی در سراسر آلمان بوده و احتمال بسیار کمی وجود دارد که عاملان ترورها فقط این دو فرد از میان رفته، بوده باشند.

بررسی های بیش تر درباره ی **این اس او** نشان داد که سازمان اطلاعات و امنیت آلمان در تمام مدت، فاشیست های متشکل را زیر نظر داشته است، بدون این که اطلاعات خود را به پلیس رد کند. این سازمان، عوامل و ماموران نفوذی<sup>۲</sup> بیشماری در تشکل های فاشیستی و در میان رهبران نازی دارد و حتا خود این ماموران، بخش بزرگی از این تشکل ها را پایه گذاری کرده اند. بسیار بعید است که سازمان امنیت بدون توافق و تیبانی با دولت عمل کرده باشد، اما این محرز است که دستور کتبی این کارها هرگز پیدا نخواهد شد. دادستان ها و ماموران عالی رتبه ی پلیس نیز، هر جا که ضروری بود، در کار لاپوشانی شرکت داده شدند. به طور مثال در سال ۲۰۰۳ نایب رئیس اداره ی آگاهی (LKA) ایالت تورینگن (رئیس فعلی این اداره) به ماموران پلیس زیر دست اش که اطلاعات روشنی از محل اقامت **بونهارت** بدست آورده بودند، دستور داده بود: «آنجا برید، ولی چیزی پیدا نکنید.»

چنان که پیداست دستگاه دولتی آلمان فدرال از سال های ۱۹۹۰ یک ساختار موازی (جدید؟) بنا کرده است که در هماهنگی با سیاست دولت و خارج از کنترل پارلمان و قوه ی قضائیه عمل می کند. **این اس او** یک پروژه ی نمونه ی این «دولت پنهان»<sup>۳</sup> بود که سیاست جدید کنترل مهاجران را، که از سال ۱۹۹۸ توسط **آتو شیلی** وزیر وقت کشور دنبال می شد، از جناح دیگر پوشش می داد. این ساختار از زمان روشن شدن **این اس او** چه از نظر مالی و چه از نظر عملیاتی حتا تقویت نیز شده است.

از این لحاظ بررسی مجموعه ی درهم تنیده ی **این اس او** به ما امکان می دهد تا به شیوه ی عمل کرد دولت آلمان نگاهی بیاندازیم و نقدمان را به دولت سرمایه داری تعمیق بخشیم. این کار به دو دلیل اهمیت بین المللی دارد:

اول این که اخیراً در بسیاری از کشورها، از جمله در مجارستان، جمهوری چک، مراکش و روسیه بسیج و پوگروم علیه مهاجران و آزار و کشتار آنان شدت گرفته است. در مورد آلمان نیز، این جریان به صورت اندکی خفیف تر صدق می کند و الگوی عمل مثل همیشه به سادگی قابل تشخیص است: نخست دولت نفرت پراکنی می کند و بعد فاشیست ها به یورش می پردازند (دست کم ۳۶ مورد آتش زدن محل های سکونت پناهندگان در سال ۲۰۱۴).

دوم این که اکنون اکثر دولت ها خود را به صورت نظامی برای مقابله با اعتصاب توده ای و شورش های اجتماعی آماده می کنند. بر طبق الگوی عملی که بعد از جنگ دوم جهانی مهر خود را در سیاست داخلی بسیاری از کشورهای غربی کوبیده است، نهادهای دولتی از تشکلی های شبه نظامی و خشونت طلب فاشیستی استفاده می کنند. مثال بارز در این مورد، رابطه ی دستگاه های امنیتی یونان با تشکیلات فاشیستی **طلوع طلائی**<sup>۴</sup> است.

## سابقه‌ی جریان: دولت زمینه‌ساز راسیسم

در اکتبر سال ۱۹۸۲ هلموت کهل که تازه به صدر اعظمی آلمان رسیده بود، در گفت و گویی محرمانه با مارگارت تاچر خاطر نشان کرد که قصد دارد در عرض چهار سال تعداد ترک‌های ساکن آلمان غربی را به نصف کاهش دهد. به نظر او «جذب همه‌ی آنان در جامعه‌ی آلمان غیر ممکن» بود. چند ماه پیش از این گفت و گو، سلف او هلموت اشمیت که هنوز صدراعظم بود، جار زده بود که: «تا وقتی من هستم اجازه نخواهم داد هیچ ترکی از مرزهای ما وارد شود». در اکتبر سال ۱۹۸۳ دولت ائتلافی دمکرات مسیحی - لیبرال قانون مزایای بازگشت مهاجران به کشور مبدا را تصویب کرد. در سال‌های بعد از آن، حزب دمکرات مسیحی بحث به اصطلاح سوء استفاده‌ی شایع از قانون پناهندگی را به راه انداخت. گرچه نفرت پراکنی علیه «کولی‌ها»، «سیاه‌پوستان» و غیره نیز همواره جریان داشت، اما این راسیسم در گنه خود به‌ویژه روی «ترک‌ها»، به عنوان بزرگترین گروه مهاجرین، متمرکز بود. این را هلموت کهل در مقابل تاچر نیز به زبان آورده بود که: «آلمان با پرتغالی‌ها، با ایتالیایی‌ها و حتا با آسیایی‌های جنوب شرقی مسأله‌ای ندارد، چرا که این‌ها به خوبی در جامعه ادغام می‌شوند. اما ترک‌ها دارای فرهنگ بسیار متفاوتی هستند.»<sup>5</sup>

در نیمه‌های دوم سال‌های ۱۹۸۰ نازی‌ها به‌حمله به خارجی‌تباران این سیاست دولتی را همراهی می‌کردند. و بعد از یک‌پارچه شدن آلمان این روند در پوگروم‌های راسیستی روستک - لیختن‌هاگن<sup>6</sup> در ماه اوت سال ۱۹۹۲ به اوج خود رسید. هنوز چهار ماه از این واقعه نگذشته بود که حزب سوسیال دمکرات و حزب دمکرات مسیحی بر سر الغای گسترده‌ی حق پناهندگی در آلمان به توافق رسیدند.

راسیسم دولتی خونین بود، اما در اخراج پناهندگان یا ایجاد ترس از مهاجر ت به آلمان از لحاظ کمی نتیجه بخش از آب در نیامد. تعداد خارجی‌ان در اوایل صدر اعظمی هلموت کهل چهار میلیون و شش صد هزار نفر بود، ولی این تعداد در اواخر دولت او در سال ۱۹۹۸ به هفت میلیون و سیصد هزار نفر رسید. بنابراین پس از رویدادهای روستک - لیختن‌هاگن، و به‌ویژه در دولت شرودر صدر اعظم بعدی آلمان، سیاست داخلی بر «رخنه‌ی پلیس» در «جوامع موازی» متمرکز شد. کاتر وزیر کشور هلموت کهل و به‌خصوص جانشین‌اش اُتو شیلی تعریف مهاجرت به معنای «بزهکاری سازمان‌یافته» را در سراسر اروپا بر کرسی نشانند. این‌جا نیز آماج اصلی حمله نه تازه‌واردین به کشور، بل که «ترک‌هایی» بودند که از قبل در آلمان زندگی می‌کردند. حرفه‌های خرد مهاجرین اساساً مورد سوءظن ارتباط با جرائم سازمان‌یافته قرار گرفت. حتا پیش از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ ارتباطات تلفنی و مبادلات پولی کل یک جمعیت خارجی‌تبار به بهانه‌ی سوءظن شرکت در بزهکاری و قاچاق سازمان‌یافته - با صرف هزینه‌های سرسام‌آوری - مورد کنترل و ثبت و ارزیابی قرار گرفت. در کانون پیگردها مغازه‌های کوچکی قرار داشت که مراکز رفت و آمد عده‌ی زیادی بود، مثل کافه‌ها، کافی‌نت‌ها و کیوسک‌ها؛ مکان‌هایی که از آن‌جا می‌توان با دور زدن بانک‌ها و از طریق سیستم «حواله»<sup>7</sup> پول به کشورهای دیگر منتقل کرد. اما نقطه اوج تاکتونی «رخنه‌ی پلیسی»، عملیات پیگرد «قاتل‌های چسکا» بود. کمیسون ویژه‌ی سفر گسترده‌ترین تورهای ردیابی Rasterfahndung و زیر نظر قراردادن الکترونیکی جمعیت‌های مهاجران در تاریخ آلمان فدرال را سازمان داد: تعقیب شدید، شنود تماس‌های تلفنی و تلفن‌های همراه و کنترل نقل و انتقالات پولی و رزرو هتل‌ها و استفاده از ماشین‌های اجاره‌ای و الی‌آخر.

## نازی‌ها

بحران اقتصادی جهانی در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ به علت «رونق اقتصادی ناشی از اتحاد دو آلمان» دیرتر ولی در عوض با حدت بیشتری به آلمان رسید. تعداد بیکاران به دو برابر رسید و در کارخانه‌ها به قول معروف «سدها شکسته

شد». اتحادیه‌های کارگری با بستن قراردادهای دسته جمعی برای «حفظ موقعیت تولید در داخل کشور» و با توافقات در سطوح کارخانه‌ها برای «حساب زمان کار سالانه» به پشتیبانی از سیاست کارفرمایان، برای مقابله با بحران، پرداختند. کارگران در مبارزه دفاعی‌شان، که بخشا بسیار رزمنده و مبتکرانه بود، تنها بودند. چپ (رادیکال) به مبارزه با فاشیسم و راسیسم مشغول بود، راسیسمی که آنان دیگر نه استراتژی دولتی بل که «خیره‌سری مردمی *Leidenschaften des Volks*» تلقی‌اش می‌کردند. هر آن‌که می‌کوشد با راسیسم قومی در همه‌ی اشکالش به مبارزه برخیزد، اما بعد راسیسم اجتماعی را از قلم می‌اندازد، در بهترین حالت بی‌دندان می‌ماند و در بدترین حالت به دستیار راسیسم دولتی تبدیل می‌شود.<sup>8</sup> ژاک رانسییر Jacques Rancière فیلسوف فرانسوی می‌گوید: «راسیسمی که ما امروزه با آن سروکار داریم راسیسمی است کاملاً حساب شده... آفریده‌ی دولت... و قبل از هر چیز یک منطق دولتی است و نه خیره‌سری مردمی. حاملین این منطق دولتی در وهله‌ی نخست، نه این یا آن گروه اجتماعی عقب مانده، بل که بخش قابل توجهی از الیت روشنفکری هستند.» او چنین نتیجه می‌گیرد که «نقد چپ» - به دلیل این که همانند راست‌ها به «ترتیب این بازی» می‌نگرد (گویی «راسیسم خیره‌سری و تعصب مردم است» که دولت با قوانین هرچه سخت‌تری باید علیه آن اقدام کند) - به «شکل جدیدی از راسیسم» اعتبار می‌بخشد: «راسیسم دولتی و راسیسم روشنفکرانه‌ی 'چپ'».<sup>9</sup>

پس از این دگرگونی‌ها، فعالیت ضدفاشیستی بیش‌تر علیه لایه‌های اجتماعی درمانده و راسیسم بدوی آنان گرایش پیدا کرد و دولت در حکم همپیمان در مبارزه با فاشیسم هر چه بیش‌تر جذاب شد. دولت نیز به نوبه‌ی خود از اواسط سال‌های ۱۹۹۰ به بعد بخش بزرگی از این گروه‌های ضدراسیستی را از نظر مالی تأمین می‌کرد. باقی کار با خلع سلاح نظری داوطلبانه‌ی اکثریت چپ رادیکال با مهمل بافی «تقویت جامعه‌ی مدنی» تکمیل گردید - چپی که همزمان هرگونه عطف به مبارزه‌ی طبقاتی را چون دستمال کهنه‌ای بدور انداخت.

افراد مهم *ان‌اس‌او* متولدین اواسط سال‌های ۱۹۷۰ در آلمان شرقی هستند. آن‌ها در «مباحثات پناهندگی» اوایل سال‌های ۱۹۹۰ به سیاست روی آوردند. در این دوره‌ی صنایع‌زدائی و نرخ بالای بیکاری در شرق آلمان، آنان فراگرفتند که می‌توانند دست به هرگونه وحشیگری علیه مهاجران و جوانان چپ بزنند، بدون این‌که از طرف دولت مورد پیگرد قرار گیرند. آن‌ها پی بردند که می‌توانند با آکسیون‌های ستیزه‌جویانه اوضاع را تغییر دهند.

در آلمان غربی نیز از سال‌های ۱۹۸۰ به بعد فرهنگ تازه‌ای از راست‌های *اسکین‌هد* پا گرفت. این محیط‌های فعالیت اسکین‌هدها در شرق و غرب آلمان از طریق برنامه‌های مشروبوخواری و درگیری‌های خشونت‌آمیز، کنسرت‌ها و تولید و پخش ویدیوها و سی‌دی‌های ممنوعه با هم در ارتباط بودند و از این طریق می‌توانستند هزینه‌های خود را تأمین کنند. در این محیط، کسب درآمد از محل بزهکاری‌های خرد نقش بزرگی بازی می‌کرد. بسیاری از نازی‌ها از همان ابتدا در کار قوادی و اداره‌ی روسپی‌خانه‌ها، قاچاق و تجارت مواد مخدر دست داشتند. آن‌ها بعداً به طور وسیع وارد باندهای موتورسوار و شرکت‌های حراستی شدند که با خصوصی‌شدن کارکردهای دولت رونق یافته بودند.

اواسط سال‌های ۱۹۹۰ گروه‌های مختلف کنسرت دست راستی و جریان‌های خشونت طلب در شبکه‌ی *خون و شرف* *Blood & Honour*<sup>10</sup> بهم پیوستند. نازی‌ها بدین طریق به صورت بهتری در سطح بین‌المللی متشکل شده، ارتباطات بیش‌تری پیدا کرده و ساختاری بر پا کردند که مراکز چاپ و انتشار سی‌دی، محل‌های تمرین تیراندازی و دلالی اسلحه را دربر می‌گرفت. در این میان دوره‌ی چشم‌پوشی بر خشونت علنی راست‌ها در آلمان بسر رسیده بود و نازی‌ها کم‌تر از گذشته می‌توانستند به‌طور علنی کار کنند. بدین ترتیب طرح شبکه‌ی *خون و شرف* و *Combat 18* با برنامه‌ی کار مخفی و گروه‌های کوچک و خودگردان تروریستی (مقاومت بدون رهبری *leaderless resistance*) متناسب با زمان بود و به آن‌ها کمک کرد تا تجدید سازمان کنند.

در این محیط آلمان شرقی سابق و در میان دسته جات نازی رفاهت‌های آزاد<sup>11</sup>، حفاظت از سرزمین تورینگن<sup>12</sup> (از این پس ت‌هااس)، خون و شرف و کوکلوکس‌کلان *Ku Klux Klan* شبکه‌ی ان‌اس‌او پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. دسته‌ی رفاهت شهر ینا از رالف و هل‌لبن Ralf Wohlleben، هولگر گِراخ Holger Gerlach آندره کاپ که André Kapke بونهارت، موندلوس و چه‌په تشکیل شده بود. از سال ۱۹۹۵ آن‌ها در سیستم اطلاعاتی سازمان امنیت (NADIS) به‌عنوان عناصر «راست افراطی» ثبت شده‌اند. آن‌ها که در ت‌هااس متشکل شده بودند شروع به کار با مواد منفجره، تمرین تیراندازی و اقدام به اولین عملیات مسلحانه کردن. پس از مخفی شدن هسته‌ی سه‌نفره در سال ۱۹۸۸ بقیه‌ی اعضا فعال باقی ماندند و به حمایت از هم‌قطاران‌شان ادامه دادند. به عنوان مثال هولگر گِراخ گواهی‌نامه‌ی راندگی و پاسپورت و شناس‌نامه‌ی خود را در اختیار آنان گذاشت و بنام خود برایشان ماشین کرایه کرد. کاپکه و هل‌لبن اسلحه و پاسپورت تهیه می‌کردند، بزرگترین فستیوال راک راست‌ها را در آلمان سازمان دادند و مسئول ارتباطات بین‌المللی بودند. هل‌لبن در سال ۱۹۹۸ وارد ان‌پِد، بزرگترین حزب نئونازی در آن زمان شد و بعد از مدتی در آن‌جا به قائم‌مقامی رئیس ایالت تو رینگن برگزیده شد. بونهارت و موندلوس و چه‌په با کمک همین شبکه به‌طور زیرزمینی کار می‌کردند و عملیات خود را احتمالاً اغلب با حمایت افراد محلی انجام می‌دادند.

## سیستم ماموران نفوذی

دولت آلمان در ساختار تشکل‌های فاشیستی در هر سطحی مستقیماً مشارکت دارد. اما دخالت مستقیم و گسترده‌اش در ت‌هااس و ان‌اس‌او بسیار برجسته است. سازمان امنیت در این تشکل‌ها بسی بیش از یک دوجین مامور نفوذی جای داده بود. و این ماموران نه در پی دستگیری نازی‌هایی چون باند سه نفره، بلکه در کار سازمان دادن محافل نازی‌های ستیزه‌جو، تجهیز ایدئولوژیک و آموزش نظامی آنان بودند. سازمان امنیت عمدتاً فاشیست‌های بسیار جوان را به خدمت درمی‌آورد و آن‌ها را به عنوان کادرهای رهبری‌کننده تربیت می‌کرد. در اوایل سال ۱۹۹۷ خود اداره آگاهی فدرال در سندی درونی این ماموران نفوذی را عناصری «آتش‌افروز»<sup>13</sup> در محیط فعالیت نازی‌ها قلمداد کرده بود. بنا بر این سند، «این خطر وجود دارد که این منابع خبررسان [ماموران نفوذی] همدیگر را متقابلاً به آکسیون‌های گسترده‌تری تحریک کنند... و ... معلوم نیست که بدون فعالیت مبتکرانه‌ی خود این ماموران، اصلاً برخی از آکسیون‌های [نازی‌ه‌ا] به شکل نهائی‌شان صورت می‌گرفت.» اظهارات زیادی از ماموران نفوذی سابق در دست است حاکی از این‌که آن‌ها آکسیون‌های سیاسی خود را با مسئولان‌شان در میان گذاشته‌اند، ولی این مسئولان یا از کناره‌گیری آن‌ها از محافل نازی ممانعت به‌عمل آورده و یا آن‌ها را به رفتارهای تندروانه‌تری ترغیب کرده‌اند. برای سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آلمان حفظ ماموران نفوذی‌شان فراتر از قانون است. این سازمان‌ها آن‌ها را در برابر پلیس حفظ می‌کنند تا بتوانند بدون مانعی به فعالیت ادامه دهند. در اواسط سال‌های ۱۹۹۰ منازعه‌ی کوتاهی در مورد این مساله به‌راه افتاد، زیرا معلوم شده بود که در جنگ داخلی یوگسلاوی ماموران مخفی سازمان امنیت آلمان به عنوان مزدور به آدم‌کشی دست زده بودند، - موردی که آن‌ها، بر اساس متن قانون، بایستی بازداشت و به دادگستری تحویل داده می‌شدند.

در سال ۱۹۹۶ وزارت کشور عملیات رن‌اشتایق *Operation Rennsteig* را آغاز کرد. در این عملیات سازمان امنیت کشور و سازمان اطلاعات ارتش (MAD) و همچنین ادارات ایالتی سازمان امنیت در ایالت‌های تورینگن و بایرن حداقل تا سال ۲۰۰۳ فعالیت‌های اطلاعاتی و امنیتی خود را در رابطه با ت‌هااس و ان‌اس‌او هماهنگ می‌کردند. موضوع کار، جلب ماموران نفوذی و بدست آوردن هژمونی بحث در درون «جامعه‌ی مدنی» بود. عملیات رن‌اشتایق نقطه عطفی در سیاست داخلی آلمان بود و زمانی واقعاً عملی شد که اتو شیلی که سابقاً فعال دانشجویی رادیکال و وکیل

مدافع چریک‌های فراکسیون ارتش سرخ آلمان بود، در سال ۱۹۹۸ وزیر کشور شد. او راه را برای تجهیز بی‌سابقه‌ی دستگاه سرکوب و نوسازی ساختارهای اطلاعاتی-امنیتی گشود. این ساختارها را در انطباق با اوضاع جدید بین‌المللی (جنگ یوگسلاوی، اولین بمب‌گذاری در **ورلد ترید سنتر** نیویورک در ۱۹۹۳) متمرکز کرده و برخورد با نازی‌ها را (که در مناطق مختلف آلمان متفاوت بود) یکپارچه کردند. در این روند به موازات تغییر جهت در «سیاست مربوط به خارجی‌ها» - از تلاش هلموت کهل برای «کاهش تعداد ترک‌ها» به سمت مبارزه‌ی اتو شیلی «علیه جوامع موازی» - سامان‌دهی کار اطلاعاتی و امنیتی در درون محافل نازی را نیز گسترش دادند.

افراد دخیل در جریان **عملیات رن‌اشتایق** می‌دانسته که این عملیاتی است حساس و خارج از چهارچوب قانونی؛ برخلاف مقررات جاری، برای جلب ماموران نفوذی پرونده ای باز نکردند و حتا نام برخی‌ها را ثبت نیز ننمودند. از روز ۱۲ نوامبر ۲۰۱۱ تا تابستان ۲۰۱۲ فقط سازمان اطلاعات و امنیت کشور تعداد ۳۱۰ پرونده را نابود کرد. با این کار کوشیدند تا هرآنچه را که به **عملیات رن‌اشتایق** و به ماموری بنام **تاریف**، و دیگر ماموران نفوذی مهم حول **ان‌اس‌او** مربوط می‌شد نابود کنند. این‌جا نیز دستور از بالاترین مراجع می‌آمد: چند روزی پس از اولین عملیات نابودکردن پرونده‌ها وزارت کشور دستور داد که باز هم مدارک دیگری را نابود کنند: به دستکاری فایل‌های کامپیوتری پرداختند و اطلاعات تلفن‌های همراه مامورین نفوذی را که در تماس با **ان‌اس‌او** بودند پاک کردند.

## افسار دست کیست؟

با آشکار شدن جریان **عملیات رن‌اشتایق** اولین سدهای دفاعی سازمان‌های امنیتی، که اوایل مدعی بودند «ما هیچ خبری نداشتیم» و بعداً می‌گفتند «هماهنگی ما ضعیف بود»، فرو ریخت. آن‌ها از اوایل سال ۲۰۱۳ که اسامی تعداد بیش‌تری از ماموران نفوذی عالی رتبه و دارای رابطه‌ی نزدیک با **ان‌اس‌او** برملا شد، افسانه‌ی دیگری ساختند به‌نام «افسار گسیختگی ماموران نفوذی». این دروغی بیش نبود که البته بسیاری از چپ‌ها آن را باور می‌کنند، زیرا با تصورشان مبنی بر این‌که «نازی‌ها دولت را آلت دست خود کرده‌اند» همخوانی دارد. بنابراین ضروری است که این نکته را دقیق‌تر بررسی کنیم.

ماموران نفوذی چه کسانی هستند؟ سازمان‌های امنیتی معمولاً برای جذب مامور می‌کوشند با فردی سر صحبت را باز کنند که مشکلاتی دارد: زندانی، متهم، بدهکار و یا گرفتار بحرانی شخصی است. پس از جلب فرد، به او کمک هزینه‌ای پرداخت می‌شود که در مورد ماموران نفوذی مهم در حد حقوق ماهانه‌ی بالایی است. سازمان‌های امنیتی به این ماموران در مواردی که احتمال می‌رود خانه‌هایشان مورد بازرسی پلیس قرار گیرد از پیش هشدار می‌دهند و در آکسیون‌های سیاسی آن‌ها را مستقیماً پشتیبانی می‌کنند. آن‌ها از طرف دیگر به شدت کنترل می‌شوند: نظارت بر تمام مکالمات تلفنی و پروفایل‌های حرکت‌شان و هر از گاهی زیر نظر گرفتن کامل آنان. علاوه بر این سازمان امنیت کار اطلاعاتی موازی را سازمان می‌دهد تا بتواند تطابق گزارش‌های این ماموران را باهم کنترل کند. از این‌رو ریز هر از گاهی پیش می‌آید که در جلسات کادرهای نازی چهار یا پنج مامور نفوذی همزمان حضور دارند. در تشکیلات **ان‌اس‌او** نیز چند مامور نفوذی بودند که از هویت هم‌دیگر خبر نداشتند. کلاً اکثر به اتفاق این ماموران نفوذی آن‌گونه عمل کرده‌اند که سازمان امنیت از آنان می‌خواست: کسب و انتقال اطلاعات، لو دادن هر مورد و هر کسی، و همچنین پشتیبانی مستقیم از عملیات مسلحانه از طریق تهیه‌ی مدارک شناسائی و اسلحه، تدارکات و تبلیغات.

چند مثال در مورد ماموران نفوذی در تشکیلات **ان‌اس‌او**

- **تینو برانت** Tino Brandt رئیس **ت‌هااس** که از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۱ مامور نفوذی سازمان امنیت ایالت تورینگن بود. او حقوقی در سطح عالی داشت و به باند سه نفره در مخفی شدن و سپس با تهیه ی مدارک شناسائی و پول کمک می‌کرد.

- **توماس اشتارکه** Thomas Starke (رسماً از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ مامور نفوذی اداره ی آگاهی برلین) تهیه‌کننده ی اسلحه و مواد منفجره و اولین مخفیگاه برای باند سه‌نفره بود. او در سال ۲۰۰۲ مشخصات محلی را در اختیار ماموران گذاشت که دستگیری آن سه را ممکن می‌کرد؛ بر اساس اظهارات رسمی «این اطلاعات مورد پیگیری قرار نگرفت».

- **توماس ریشت** Thomas Richter از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۱۲ مامور نفوذی سازمان امنیت فدرال با نام مستعار «کره‌لی» Corelli بود. سازمان امنیت او را پس از لو رفتن هویتش مخفی کرد. ولی بعدتر در آوریل سال ۲۰۱۴ جسد او پیدا شد. او از سال ۱۹۹۵ با **موندلوس** «رابطه‌ی مستقیم» داشت و فرد رابط میان **ان‌اس‌او** و **کوکلوکس‌کلان** بود و از او ان فعالیتش به عنوان مامور نفوذی، مغز متفکر و جزو بنیان گذاران جریان فاشیستی «**آنتی-آنتی‌فا**» (مخفف ضد ضد فاشیسم) بشمار می‌رفت.

- **آندریاس راخ‌هاوزن** Andreas Rachhausen با نام مستعار «ق.پ. آکس» در ژانویه ی ۱۹۹۸ زمانی که مامور نفوذی بود، به دستور **رالف وهل‌لین** خودرویی را که باند سه‌نفره با آن «مخفی» شده بودند تحویل گرفت.

- **رالف مارشنر** Ralf Marschner از سال ۱۹۹۲ تا حدود ۲۰۰۲ مامور نفوذی سازمان امنیت فدرال با نام مستعار «پریموس» Primus بود. او در رابطه با دو مورد از قتل‌های **ان‌اس‌او** برای آن‌ها خودرو کرایه کرده بود.

- **کارستن سچه‌پانسکی** Carsten Szczepanski در اوایل سال‌های ۱۹۹۰، در حالی که سازمان امنیت او را زیر نظر داشت، سعی کرد شاخه ی آلمانی **کوکلوکس‌کلان** را پایه‌گذاری کند. او از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ به‌خاطر ارتکاب به یک قتل فجیع زندانی بود. در زندان جزو سردبیران نشریه ی نازیستی «**گرگ سفید**» بشمار می‌رفت. این نشریه مدافع اندیشه‌های **مقاومت بدون رهبری** بود و حتا در همان زمان در صفحاتش «دروغ بر **ان‌اس‌او**» می‌فرستاد. **سچه‌پانسکی** در زندان به‌عنوان مامور نفوذی (با حقوقی بالا) کار می‌کرد و در مقابل، سازمان امنیت برای او امتیازات ویژه ای از جمله مرخصی‌های بدون کنترل فراهم کرده بود. او اطلاعات محرمانه ی زیادی به سازمان امنیت داد، از جمله این که **یان ورنر** برای باند سه‌نفره اسلحه تهیه کرده است. او بلافاصله پس از آزادی کوشید هسته ای تروریستی با الگوی **Combat 18** بسازد. زمانی که در ژوئیه ی سال ۲۰۰۰ معلوم شد که او مامور نفوذی است سازمان امنیت او را با هویت تازه‌ای به خارج از آلمان فرستاد.

- **میخاییل فون دولس‌پرگ** Michael von Dolsperg (با نام سابق See) عضو **Combat 18** و در ارتباط نزدیک با **ت‌هااس**، از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ مامور نفوذی سازمان امنیت فدرال بود بانام مستعار «تریف» و با دریافت پاداشی به مبلغ حداقل ۶۶ هزار مارک. او بعد از ۱۹۹۴ عهده‌دار سردبیری نشریه‌ای شد به‌نام **پرچم خورشید Sonnenbanner** که در مقالاتش «کار مخفی» و «تشکیل هسته‌های مستقل» را پیشنهاد می‌کرد. ما می‌دانیم که **موندلوس**، **بونهارت**، **چپه** و ارتباط‌های نزدیک‌شان برخی از مقالات این نشریه را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند. **دولس‌پرگ** که در مجموع ۱۹ شماره منتشر کرد در مصاحبه ای گفت که سازمان امنیت فدرال «از پیش، تمام شماره‌ها را از من دریافت می‌کرد»<sup>۱۴</sup>. این که سازمان امنیت نشریات نازیستی را بخشاً تأمین مالی و محتویاتشان را ویرایش و «سازگار» می‌کند، اغلب موضوعی عادی است. در تورینگن نیز سازمان امنیت اعلامیه های گروه فاشیستی **آنتی-آنتی‌فا** را ویراستاری و چک می‌کرد.<sup>۱۵</sup> **دولس‌پرگ** همچنین اضافه کرد که **کاپکه** در سال ۱۹۹۸ از من پرسیده بود که آیا می‌توانم برای

هسته‌ی سه نفره که مخفی شده اند جایی پیدا کنم، من این را با مسئول در سازمان امنیت در میان گذاشتم و او به من دستور داد که این درخواست را رد کنم.

به موازات داستان سرائی «افسار گسیختگی ماموران نفوذی»، سازمان های امنیتی داسرتان دیگری را سر دادند : «هرج و مرج در دستگاه های اطلاعاتی امنیتی». آن ها برای دفاع از این اسطوره، به صحنه سازی کل تضادهای درونی میان مجریان مختلف قانون و سازمان های امنیتی، که باعث وجود «مراجع صالح در تعارض باهم» و رقابت بین سرویس های مختلف اطلاعاتی می شود، دست زدند. نقطه اوج این نمایش، رسوایی **رونهور** Roewer، رئیس سابق سازمان امنیت ایالت تورینگن<sup>16</sup> بود. کل این صحنه سازی در باره ی «هرج و مرج» مورد استفاده قرار گرفت تا با دستاویز قرار دادن **ان اس او**، دستگاه های امنیتی را هر چه بیش تر متمرکز و تقویت کنند.

## ۱۹۹۸ – مخفی شدن کذائی

در ژانویه سال ۱۹۹۸ اداره‌ی آگاهی ایالتی در گاراژی که **چپه** اجاره کرده بود بمب لوله‌ای و مواد منفجره پیدا کرد. اگر چه سازمان امنیت از پیش می دانست که چنین موادی در گاراژ وجود دارند، اما در حین بازرسی پلیس، **بونهارت** توانست بدون هیچ ممانعتی با خودروی خود آن جا را ترک کند. چند روز طول کشید تا پلیس حکم پیگرد این سه نفر را صادر کند، زیرا همه‌ی مسئولین یا در مرخصی بودند و یا در مرخصی استعلاجی و یا به عللی دیگر گرفتار. پیداست که قصد بر این بود که آن سه نفر به زندگی مخفی روی آورند. **نیلز مینکمار** Nils Minkmar سردبیر معروف روزنامه‌ای آلمانی چند روز پس از افشای هویت گروه، در مورد ماهیت این «زندگی زیرزمینی» نوشت: «آن ها خیلی هم زیر نرفتند. کارشان بیشتر شبیه غواصی در وان حمام بود: یک زندگی اجتماعی در شهر **چی وی کاو** Zwickau داشتند و با حلقه‌ی گسترده‌ای از هواداران در تماس بودند و در تظاهرات، کنسرت ها و مراسم و برنامه ها شرکت می کردند. بسیاری می دانستند که آن سه کجا هستند. و اگر به فرض، راست ها در آلمان مشکلی هم داشته باشند، قطعاً این نیست که مجبور به عمل در شرایط خیلی بسته و دور از چشم باشند، بل که مسئله، رخنه‌ی عمیق ماموران مخفی در محیط فعالیت آن هاست.» و در واقع هم، ما امروز می دانیم که آن سه نفر کماکان در محیطی که سازمان امنیت ساخته و تحت نظارت خود داشت عمل می کردند و اکثر حامیان اصلی شان ماموران نفوذی بودند. در گاراژ مورد بازرسی حتا دو لیست آدرس متعلق به **موندلوس** پیدا شد که حاوی نام پنجاه نفر، از جمله حداقل پنج مامور نفوذی بود<sup>17</sup> و همچنین در بردارنده‌ی شبکه‌ی سراسری **ان اس او** در شهرهای **چمینیتز**، **ینا**، **هاله**، **روستوک**، **نورنبرگ**، **اشتراوبینگ**، **رگنزبورگ** و **لودویکس بورگ**. این لیست ها را به طور رسمی هیچ گاه نه مورد بررسی قرار دادند و نه مورد استفاده برای پیگرد!

## سال ۲۰۰۰: دکترین افراط گرایی و آغاز قتل های زنجیره‌ای

دو سال و نیم بعد، در تاریخ ۹ سپتامبر سال ۲۰۰۰، با قتل **انور شیمشک** Enver Simsek رشته‌ی قتل های معروف به **چسکا** آغاز شد. در اوایل تابستان همان سال سازمان اطلاعات و امنیت فدرال به وزارت کشور اطلاع داده بود که : «گروه های چندی» در صددند «روابط و تجهیزاتی» فراهم کنند تا «اهداف خاصی را مورد حمله قرار دهند»، این گروه ها در کار تهیه‌ی سلاح و ساخت بمب هستند و به ویژه در برلین و ایالت های براندنبورگ، ساکسن، ساکسن آنهالت و نیدرساکسن فعال اند. سازمان اطلاعات و امنیت کشور همچنین از نزدیک مراقب سه نفر بود که پس از مخفی شدنشان، توسط واحد ویژه‌ی تروریسم راست (!) در سازمان امنیت بدقت تحت رسیدگی و نظارت قرار داشتند. با وجود این، سازمان امنیت فدرال ادعا می کرد که این گروه های کوچک نازی «هیچ طرح سیاسی برای مبارزه‌ی مسلحانه» ندارند،



در حالی که خود با کمک به نشر مجلاتی چون **پرچم خورشید** این طرح‌ها را فعالانه پرورده و اشاعه میداد. **اتوشیلی** وزیر کشور وقت، با استفاده جستن از این اطلاعات در بیانیه‌ای مطبوعاتی لبه‌ی تیز حمله را متوجه ضدفاشیست‌ها کود و در مورد «خطر آکسیون‌های ضدفاشیست‌ها» هشدار داد که چه بسا «افرادی از راست‌های افراطی را به تندروری بیش‌تری سوق ده‌ن. این راست‌های افراطی خشونت طلب یا گروه‌های کوچک ممکن است تصمیم به «اقدامات تلافی جویانه» بگیرند.»

استراتژی این بود که ساختارهای فاشیستی ایجاد شوند و در گفتمان عمومی با توسل به دکتترین افراط‌گرایی،<sup>18</sup> چپ رادیکال مسئول وجود آن‌ها معرفی شده و مورد اتهام قرار گیرد. نمونه‌ی بسیار روشن این استراتژی فیلم «افراط‌گرایی جوانان در قلب آلمان» است که توسط سازمان امنیت ایالت تورینگن در ماه مه سال ۲۰۰۰ ساخته شد. در آغاز فیلم در مورد فاشیست‌ها و ضدفاشیست‌ها می‌شنویم که: «محیط‌های فعالیت این دو جریان به همدیگر نیاز دارند و اصلاً بدون هم نمی‌تواند ادامه حیات دهند» و «در محیط فعالیت چپ‌ها خشونت به‌عنوان وسیله برای رسیدن به هدف پذیرفته شده است.» و در باره‌ی فاشیست‌ها همان کلیشه‌های همیشگی تکرار می‌شود: آدم‌های بی‌کار، بی‌سواد، غیر متشکل و کسانی که در حالت مستی مرتکب جرم می‌شوند. در این فیلم **رونهور** رئیس وقت سازمان امنیت ایالت، تنها دلیل بالا بودن میزان جرائم نئونازی‌ها را این‌گونه توضیح می‌دهد که «کشیدن صلیب شکسته بر در و دیوار، دادن سلام نازی ... در آلمان جرم محسوب می‌شود ... به‌همین دلیل هم، آماري که از این جرائم بدست می‌آید در مجموع بسیار بالا به نظر می‌رسد، بیش از ۱۰۰۰ جرم در سال، اما اکثر قریب به اتفاق این جرم‌ها جزو تخلف‌های تبلیغاتی هستند.» فیلم از **ت‌ها‌س** به صورت مثبتی سخن می‌گوید، **کاپکه** و **تینو برانت** مجال کافی برای صحبت پیدا می‌کنند: «**آنتی آنتی‌فا** در تورینگن شرقی در پاسخ به خشونت طلبی چپ‌ها و یا جوانان متمایل به چپ تشکیل شد، تا روشنگری کرده و این خشونت‌طلبان را به افکار عمومی معرفی کند.» و «ما نمایندگان **ان‌پ‌د** (حزب ناسیونال‌دموکرات آلمان) در ینا هستیم ... و ما اساساً با اعمال خشونت مخالفیم...»

## ۲۰۰۳-۲۰۰۴: پیگرد متوقف می‌شود؛ بمب‌گذاری در کلن

تا سال ۲۰۰۳ در مجموع چهار خارجی تبار ترک به قتل رسیده بودند. اکنون نشانه‌های فراوانی، چه از تحقیقات پلیس و چه از منابع دیگر، در دست بودند دال بر این که پشت این قتل‌ها، راست افراطی قرار دارد. سازمان امنیت ایتالیا در ماه مارس سال ۲۰۰۳ اطلاعاتی در مورد آماده‌گی شبکه‌ای از نازی‌های اروپائی برای کشتار مهاجران در اختیار سازمان امنیت آلمان قرار داد. سازمان اف‌بی‌آی انگیزه‌ی قتل‌ها را «نفرت از ترک‌ها» ارزیابی می‌کرد. همچنین در همین سال، ماموری نفوذی به‌نام مستعار «اربسه» **Erbse** برای یکی از افراد سازمان امنیت در بادن وورتمبرگ فاش ساخت که گروهی نازی به نام **ان‌اس‌او** وجود دارد که در آن از جمله، فردی به‌نام «موندلوس» فعالیت می‌کند. اما مقامات مافوق به این مامور سازمان امنیت دستور دادند که این اطلاعات را نابود کند. تصمیم بر این بود که باند سه نفره از دید ناظران پنهان بماند.

در ماه ژوئن ۲۰۰۴، در خیابان کویپ **Keupstraße** در شهر کلن بمبی میخی منفجر شد. این سوءقصد بسیار شبیه عملیات انفجاری راست‌ها، از جمله شبیه بمب‌گذاری میخی پنج سال پیش از آن در لندن توسط **دیوید کوپلاند** **David Copeland** نازی بود. اما هنوز دو روز نگذشته بود که **اتوشیلی** وزیر کشور اعلام کرد که: «یافته‌های نهادهای امنیتی ما نشان نمی‌دهند که در پس‌پرده انگیزه‌های تروریستی وجود دارد، بل که قضیه از محیطی جنایی آب می‌خورد.» در حالی که او قطعاً اطلاع بیشتری داشت!

در خیابان کویپ تقریباً همه ی مغازه ها و رستوران ها از آن خارجی تباران است. بسیاری از این مغازه ها در کارشان بسیار موفق اند، برخی از صاحبان آن ها جمعی تشکیل داده و با اعتماد به نفس برای پیش برد مطالبات خود در سیاست های محلی وارد عمل شده بودند. این سوء قصد به این تلاش ها پایان داد. به دلیل ابهام در مورد عاملین این سوء قصد و رفتار سرکوبگرانه ی پلیس علیه قربانیان حادثه، بی اعتمادی شدیدی در میان آنان بوجود آمد، که تا امروز هم احساس می شود. سوء قصد خیابان کویپ نمونه ای است از کُنش متقابل ساختاری میان نهادهای دولتی و ترور فاشیستی: مهاجران نخست با این سوء قصد مرعوب شدند و سپس مورد حملات پی در پی پلیس و رسانه ها قرار گرفتند. این آزار و اذیت ها مقاصد **ان اس او** را از لحاظ سیاسی متحقق می کرد: نشاندار کردن «سودجویان بیگانه» و «مافیای خارجی» و جدا کردن آنان از «بیکر ملی» آلمان.

## ۲۰۰۶-۲۰۰۷: توقف قتل های زنجیره ای مهاجران، قتل پلیس زن

در آوریل سال ۲۰۰۶ به فاصله ی سه روز دو نفر دیگر به قتل رسیدند: **محمد کوباشیک** Mehmet Kubasik صاحب یک کیوسک در شهر دورتموند و **خالد یوزگات** Halit Yozgat در کافی نت اش در شهر کاسل. تاکنون تعداد قتل های چسکا به ۹ نفر رسیده بود. بستگان مقتولین بلافاصله در دو شهر کاسل و دورتموند تظاهرات مشترکی به راه انداختند، با شعار: «قربانی دهم، نه!» پس از آن قتل های زنجیره ای متوقف شد.

مورد قتل در کاسل به روشنی هر چه تمام تر عزم سازمان امنیت را برای خرابکاری در کل تحقیقات نشان داد و در عین حال آشکار ساخت که تصمیم گیری در این مورد از بالاترین رده های سلسله مراتب سرچشمه می گیرد: یک مامور سازمان امنیت به نام **آندریاس تمه** Andreas Temme، درست در هنگام قتل، در کافی نت حضور داشت. او کسی است معروف به عاشق اسلحه، و علاقه ی وافری به جمع آوری آثار فاشیستی دارد. زمانی که پلیس دنبال شاهدان عینی می گشت، از میان حاضرین در کافی نت او تنها کسی بود که خود را معرفی ن کرد. علاوه بر این معلوم شد که او یک ساعت قبل از قتل، به مدت طولانی با یک مامور نفوذی فاشیست، که آن زمان زیر دست او کار می کرد، تلفنی در حال صحبت بوده است. پلیس به **آندریاس تمه** به عنوان یک مظنون در کل زنجیره ی قتل های **چسکا** می نگریست، با این وجود سازمان امنیت حاضر به دادن اطلاعات و اجازه ی بازجویی نبود؛ می گفتند در آن صورت برای هر کسی آسان می شود که «فقط جسدی را در نزدیکی یک مامور نفوذی یا یک مسئول مامور نفوذی قرار دهد» تا «کار کل سازمان امنیت را فلج کند». اختلاف بر سر این موضوع میان پلیس و سازمان امنیت پیش **بوفی پر** Bouffier وزیر داخله ی پیشین و نخست وزیر فعلی ایالت هسن برده شد و او در توافق با سازمان اطلاعات و امنیت کشور تحقیقات را بلوکه کرد.

یک سال بعد، در ۲۵ آوریل ۲۰۰۷ در شهر هایل برون پلیس زنی به نام **میشل کیزهوتر** Michèle Kiesewetter که اهل ایالت تورینگن بود در اتوموبیل خدمت اش به گلوله بسته شد. به سر همکار او نیز که در کنارش نشسته بود گلوله ای اصابت کرد ولی او جان سالم به در برد. تحقیقات در این مورد هنوز هم بعد از این همه سال به جایی نرسیده است. سیاستمداران و دادستان کل پس از علنی شدن جریان **ان اس او** مدام بی این فرضیه پای فشردند که **کیزهوتر** یک قربانی تصادفی بوده و در قتل او فقط **بونهارت** و **موندلوس** دست داشته اند. در حالی که این داستان هیچ پایه و اساسی ندارد.<sup>19</sup> عدم کارایی تیم تحقیقات در مورد قتل **کیزهوتر** را نمی توان مثل مورد قتل مهاجران با «راسیسم» توضیح داد. مقتول خود جزو پلیس بود. پس چه چیزی در این جا قرار است پوشانده شود؟

پس از واقعه‌ی هایلبرون سروصداها در مورد *ان‌اس‌او* خوابید؛ تازه چهارسال و نیم بعد از آن، باز دو سرقت بانکی رخ داد، که به *ان‌اس‌او* نسبت داده شد. بعد از عقیم ماندن سرقت دوم بود که *بونهارت* و *موندلوس* به اصطلاح خودکشی کردند و قضیه‌ی *ان‌اس‌او* علنی شد.

## «ساختار امنیتی» در آلمان و نازی‌ها

«باید نیروهای ناسیونالیست را به کار گرفت، هر چه قدر هم که ارتجاعی باشند... بعدها هر زمان می‌شود با ظرافت عذرشان را خواست... در برخورد با ارتش‌های کمکی آدم نباید نازک نارنجی باشد.»

(فرانتس یوزف اشتراوس، رهبر وقت حزب سوسیال مسیحی آلمان<sup>20</sup>)

دست‌کم از زمان افشاکری‌های نیمه دوم سال ۱۹۹۰، نخست در ایتالیا و سپس در سراسر اروپا، معلوم شده است که ناتو گروه‌های مسلح و فاشیستی را به منزله‌ی نیروی ذخیره‌ی مداخله‌گر حفظ می‌کند. اساساً پس از جنگ جهانی دوم فقط کشورهایی در ناتو پذیرفته شدند که دارای یک چنین ساختار نیروی باقیمانده در منطقه‌ی دشمن *Stay-behind* بودند. این نیرو، که در صورت اشغال نظامی توسط ارتش سرخ، بایستی به صورت چریکی در پشت جبهه وارد عمل می‌شد، وظیفه‌اش ممانعت از پیروزی کمونیست‌ها در انتخابات و پیش‌گیری از تحولات اجتماعی رادیکال نیز بود. در آلمان غربی این ساختار *Technischer Dienst* (خدمات فنی) نام داشت و به‌وسیله‌ی جنایتکاران جنگی نازی مانند *کلاوس باری* و تحت رهبری آمریکا ساخته شد. در سال ۱۹۵۲ بود که برای اولین بار این جریان برملا شد.<sup>21</sup>

طبق گزارش دولت در دسامبر ۱۹۹۰ که در آن به وجود این ساختار اعتراف شده، «تدارکات دفاع از دولت» از سال ۱۹۵۶ به بعد در همکاری با *ب‌ا‌ن‌د* (سرویس اطلاعاتی آلمان) صورت می‌گیرد. یکی از اعضای چنین تشکل‌هایی *هاینز لمبکه* *Heinz Lembke* بود؛ یک فرد نئونازی که در سال‌های ۱۹۷۰ برای جریان *Wehrsportgruppe Hoffmann*<sup>22</sup> سلاح تهیه می‌کرد. انبارهای بزرگ اسلحه متعلق به او در منطقه‌ی لونه‌برگره‌اید - مملو از مواد منفجره، نارنجک دستی، بازو، مهمات و غیره - به طور تصادفی در سال ۱۹۸۱ توسط کارگران جنگل کشف شد. شب همان روز که *لمبکه* در زندان اظهار داشت که می‌خواهد در مورد افراد پشت صحنه شهادت دهد در سلول‌اش در حالی که به‌دار آویخته شده بود پیدا شد.

از قرار معلوم خصوصیات این ساختارها در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تغییر کردند (در ایتالیا *گلا دیو* نامیده شدند و از ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۰ بطور فعال درگیر چیزی شدند که برایشان حکم «جنگ داخلی» را داشت). در سال‌های ۱۹۹۰ سمت‌گیری خود را از نو تغییر دادند: اکنون دشمن اصلی اسلام‌گرایان بود - و احتمالاً در این زمان افراد جدیدی نیز استخدام شدند. اما یک چیز همیشه ثابت ماند: گروه‌های فاشیستی در حکم نیروی ذخیره‌ی مداخله‌گر.

ماهیت رفتار سازمان‌های امنیتی با نازی‌ها را شهادت *کریستیان من‌هورن* *Christian Menhorn* درست در روز ماقبل آخر کمیسیون تحقیق مجلس<sup>23</sup> نشان می‌دهد. او که مسئول سازمان امنیت کشور در مورد *ت‌ها‌اس* بود با اعتماد به‌نفس نمونه‌واری به‌عنوان یکی از بااطلاع‌ترین تحلیل‌گران سازمان‌های امنیتی ظاهر شد و به کمیسیون تحقیق مجلس این احساس را داد که محیط فعالیت نازی‌ها را خیلی بهتر از آن‌ها می‌شناسد. او مکرراً نماینده‌گان کمیسیون را، که باید از او بازپرسی می‌کردند، مورد بازخواست قرار داد. سؤال اساسی از او این بود که چرا سازمان امنیت از اشاره به گروه سه‌نفره در سند درونی مشترک اداره‌ی آگاهی و سازمان امنیت ممانعت به عمل آورده کرده است. *من‌هورن* پاسخ داد که سازمان امنیت برخلاف اداره‌ی آگاهی می‌دانست که سه نفر «بی‌ربط» به قضیه بودند. سند مزبور پس از اولین قتل‌ها نوشته شده بود. هنگامی که کمیسیون تحقیق از *من‌هورن* دلایل این انکار فاجعه بار را پرسید او برای اولین بار

تنها به جمله‌ای قناعت کرد - با این همه اما لو داد که سازمان امنیت در آن زمان به چه کاری مشغول بوده است : «ما اطلاعات خود را میزان کردیم»<sup>24</sup>

من هورن، ریچارد کالدراک Richard Kaldrack (نام مستعار)، مسئول مارش نر، توماس ریشتر و میرکو هسه Mirko Hesse، همچنین مارتین تاین Martin Thein مسئول دولس پرگ و گوردیان مایر - پلات Gordian Meyer-Plath مسئول سچه پانسکی و رئیس فعلی سازمان امنیت ایالت ساکسن، هم ه متعلق به نسلی تازه و متولدین سال‌های ۱۹۶۶ به بعد هستند که در نیمه‌های اول سال‌های ۱۹۹۰ تازه دبیرستان یا دانشگاه را تمام کرده و در سازمان امنیت استخدام شده‌اند. آن‌ها همه مدافعین شناخته‌شده‌ی دکترین افراط‌گرایی بوده، و برخی‌شان بدین سبب به موازات کار در سازمان امنیت به مشاغل دانشگاهی هم رسیده اند، به عنوان مثال تاین، کتاب‌هایی در مورد اولتراها و «فرهنگ هواداری» از طریق انتشاراتی‌های چپ نیز منتشر کرده است. بسیار بعید است که این مسئولین ماموران نفوذی، که آن زمان‌ها بسیار جوان بودند، می‌توانستند چنین تصمیماتی را (ممانعت از بازداشت باند سه نفره، تهیه‌ی اسلحه برای آن‌ها، پرسوجو از دادگاه‌ها، امتناع از دادن اطلاعات به پلیس و ...) بدون مشورت با مقامات بالاتر اتخاذ کرده باشند. هدایت اینان را نسل خبره‌ی قدیمی‌تری، مانند نوربرت ویسنر Norbert Wießner، پتر نوکن Peter Nocken و لوتار لین‌گن Lothar Lingen (نام مستعار) که اولین موفقیت‌های حرفه‌ای خود را در مبارزه با چریک‌های فراکسیون ارتش سرخ آلمان بدست آورده بودند، به عهده داشت. از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ لوتار لین‌گن بخشی را در سازمان امنیت کشور تاسیس کرد که منحصرًا به «تروریسم راست» سر و کار داشت. او که در واقع تمام مدت عالی‌رتبه‌ترین مسئول ماموران نفوذی بود، پس از فاش شدن قضیه‌ی ان‌اس‌او کار نابودکردن پرونده‌ها را هماهنگی کرد. پشت سر این رده‌ی قدیمی‌ترها، یک سطح استراتژیک از مقامات عالی‌رتبه‌ی نسبتاً معدودی قرار دارد که مقامشان بین وزارت کشور و دفتر صدر اعظم تا سطوح بالای سازمان‌های امنیتی در نوسان است. (برای دو مثال بارز در این مورد، آگوست هانینگ August Hanning و کلاوس-دیتر فریچه Klaus-Dieter Fritsche نگاه کنید به ادامه‌ی مطلب.)

## سازمان‌های امنیتی، نازی‌ها و جنگ

کشور آلمان از اواسط سال‌های ۱۹۹۰ تقریباً پیوسته در جنگ‌ها شرکت دارد. به‌ویژه با مداخله‌ی ارتش فدرال آلمان در یوگسلاوی از سال ۱۹۹۵ و در افغانستان از اوایل سال ۲۰۰۲، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی از اهمیت بیش‌تری برخوردار شدند و نقش برتری را در حفظ قلمرو آلمان، در ممانعت از رشد اپوزیسیون داخلی علیه جنگ و در کنترل سربازان ارتش به عهده گرفتند. آن‌ها برای دستیابی به این اهداف به عملیات اطلاعاتی امنیتی علیه مخالفان جنگ دست می‌زنند، در گروه‌های اسلام‌گرا نفوذ می‌کنند، و با سربازان نئوفاشیست در ارتش و مزدوران جنگی همکاری می‌کنند. در جنگ داخلی یوگسلاوی نازی‌های آلمانی و اتریشی، به‌خصوص در کنار کروات‌ها می‌جنگیدند و شرکت آنان در این جنگ از طریق رابط‌های رفاقت‌های آزاد سازمان‌دهی شده بود و دولت آلمان در تمام مدت از آن اطلاع داشت. گنشر وزیر امور خارجه‌ی وقت با وجود تحریم رسمی در همان وقت اسلحه و مشاوران نظامی به کرواسی فرستاد. آگوست هانینگ در برابر کمیسیون تحقیق مجلس گفت که از اواسط سال ۱۹۹۰ به بعد با اسلام‌گرایان مبارزه می‌شد و نازی‌ها به حال خود رها شدند و در بوسنی توجه بر «حضور گروه‌های تروریستی القاعده» متمرکز شد و نه بر تروریست‌های راست افراطی. این گفته البته در صدد لاپوشانی این واقعیت هست که خود اینان بودند که قبلاً شبه‌نظامیان اسلام‌گرا را سازمان داده و بشدت مورد حمایت قرار می‌دادند، منتها آن زمان آن‌ها را هنوز «القاعده» نمی‌نامیدند.

این جنگ‌ها برای برخی از نازی‌ها کاملاً پرسود بود. آن‌ها معمولاً حقوق دریافت نمی‌کردند بل که اجازه داشتند که به غارت بپردازند. آن‌ها در «پاکسازی قومی» مشارکت داده می‌شدند؛ ارتش منظم کروات و مزدوران حرفه‌ای شهری را فتح کرده<sup>25</sup> و خانه‌های «صرب‌ها» را نشانه‌گذاری می‌کردند و سپس دست نازی‌ها را در قتل و غارت باز می‌گذاشتند. بعضی از آن‌ها در این رابطه به ثروت‌هایی دست یافته و پس از بازگشت شرکت‌هایی تاسیس کردند (و سمت‌های رهبری را در آن‌ها - یکی از بزرگترین احزاب نئونازی - و یا سازمان‌های دیگر اشغال نمودند).

ارتش دفاعی آلمان فدرال از سال ۲۰۰۶ «ارتش آماده برای مداخله» خوانده می‌شود و از ژوئیه سال ۲۰۱۲ عملاً ارتشی داوطلبانه شده است، که در داخل کشور نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. آلمان تا کنون، در رابطه با «خصوصی‌سازی جنگ» تجربه‌ی مستقیم اندکی داشت، ولی ارتش تلاش می‌کند تا با ایجاد ارتش‌های در سایه و با حمایت اداره‌ی کار فدرال بر این «ضعف» فائق آید. (این اداره، آموزش پرسنل ایمنی و «صدور گواهینامه برای آنان جهت مأموریت‌های بین‌المللی» را از نظر مالی تامین می‌کند).

## هسته‌های عملیاتی و کنترل از بالا

ساختاری که **این‌اس‌او** را هدایت می‌کرده همچنان دست نخورده باقی ماند. این را می‌توان با نگاهی به کار نابود کردن سیستماتیک پرونده‌های مهم دید: سطح رؤسای ادارات امنیتی فوراً به نحو عملیاتی به کار افتاد. سطح استراتژیک، با کار هدفمند روابط عمومی شروع به هموار کردن راه برای تجهیز هرچه بیشتر ارگان‌های سرکوب کرد. پنج نفر از رؤسای ادارات سازمان امنیت ناچار به استعفا شدند. غرض از این استعفاها این بود که (به قول یکی از آن‌ها) به «وزیر کشور فضای تنفس داده شود». اما در درجه‌ی اول هدف این بود که کار عملیاتی بدون اختلال ادامه یابد. آری «دولت پنهان»، این شبکه‌ی بافته از سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی، ارتش و پلیس، که با ابزارهای رسماً غیر قانونی، کارکنان «آزاد» و «ارتش‌های کمکی» اقدامات دولت را پشتیبانی کرده و دستورات آن‌را اجرا می‌کند، نباید قابل رؤیت شود.

**آگوست هایننگ** قطعاً به سطح استراتژیک این ساختار تعلق دارد. او از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰ مأمور امنیتی آلمان غربی در برلین شرقی، و در این سمت از جمله، مسئول خریدن زندانیان از آلمان شرقی بود. در سال ۱۹۹۰ او به دفتر صدراعظم آلمان منتقل و در سال ۱۹۹۶ به ریاست یکی از بخش‌های این دفتر برگزیده شد. در سال ۱۹۹۸ به ریاست **بان‌د**، سرویس اطلاعاتی آلمان رسید. تحت ریاست او **بان‌د** به سازمان سیا در عملیات آدم‌ربائی و اعمال شکنجه کمک می‌کرد. **هایننگ** از جمله با پذیرش و برگرداندن **مراد کورناز Murat Kurnaz** که در گوانتانامو اسیر بود به مخالفت پرداخت در حالی که از بی‌گناهی او خبر داشت.<sup>26</sup> او در اواخر سال ۲۰۰۵ معاون وزیر کشور شد. در رابطه با مجموعه‌ی درهم‌تنیده‌ی **این‌اس‌او**، او در برابر کمیسیون تحقیق با تأکید تمام گفت: «ساختار امنیتی آلمان قابلیت خود را به ثبوت رساند».

چهره‌ی مهم دیگر **کلاوس-دیتر فریچه** از حزب سوسیال مسیحی است. از آغاز سال ۲۰۱۴ او در سمتی که به تازه‌گی به‌وسیله دولت ائتلاف بزرگ ایجاد شده در مقام کمیساریای دولت برای سازمان‌های اطلاعاتی فدرال کار می‌کند و در این سمت در اوج پیشرفت شغلی خود قرار دارد. او از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۵ معاون رئیس سازمان امنیت کشور و در نتیجه مسئول سرپرستی مأموران نفوذی همچون **کورلی، تریف و پریموس** بود. از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ هماهنگ‌کننده‌ی سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی در دفتر صدراعظم شد. و در سال ۲۰۰۹ به‌عنوان جانشین **هایننگ** به معاونت وزیر کشور رسید، ولی در این‌جا اساساً در حکم «وزیر کشور» پشت پرده و «قدرتمندترین کلومند دولتی آلمان» به‌شمار می‌رفت. بیان روشن او در برابر کمیسیون تحقیق نشان داد که «دولت پنهان» چه استنباطی از خود دارد: «نباید اجازه

داد که چیزهای محرمانه ای علنی شود، که به کار دولت خدشه وارد آورد ... منافع و امنیت دولت مهم تر از تحقیقات و رفع ابهامات در مجلس است».

«دولت پنهان» در آلمان از سنت تاریخی طولانی برخوردار است: این دولت هم سال ۱۹۳۳ و هم ۱۹۴۵ را از سر گذراند. در سال ۱۹۳۳ نازی‌ها توانستند اوبوزیسیون (کمونیست) را به سرعت متلاشی کنند، زیرا پلیس سیاسی قبلا با پشتکار تمام، افراد فعال را شناسائی کرده بود و پرونده‌های آنان را مستقیما در اختیار دولت جدید نازی قرار داد. در سال ۱۹۴۵، بعد از پایان جنگ، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی، پلیس و دستگاه اداری اساسا با همان پرسنل به کار خود ادامه دادند؛ حتا سرویس اطلاعاتی آلمان، سازمان امنیت فدرال و ساختارهای نیروی باقیمانده در منطقه ی دشمن کاملا با شرکت نازی‌های قدیمی ساخته شدند. اما امروز این مجموعه‌ی در هم‌تنیده، مرزهای حزبی را در نور دیده است. در قضیه‌ی **ان‌اس‌او** وزرای داخله‌ی ایالت‌ها، هم از حزب دموکرات مسیحی و هم از حزب سوسیال‌دمکرات نقش بازی می‌کنند. **چیرکه** Ziercke رئیس اداره‌ی آگاهی فدرال عضو حزب سوسیال‌دمکرات و دادستان کل کشور عضو حزب لیبرال‌دمکرات است. در تورینگن هر وزیر داخله - فرقی نمی‌کند که از حزب سوسیال‌دمکرات بوده و یا از حزب سوسیال‌مسیحی - در همکاری با سازمان امنیت علنا علیه فعالیت‌های ضدفاشیستی مبارزه کرده است، و الی‌آخر.

سازمان اطلاعات و امنیت ابزار مهم سیاست داخلی همه‌ی دولت‌های تکنونی بوده است. این سازمان اواسط سال‌های ۱۹۵۰ کمک کرد تا حزب کمونیست آلمان ممنوع شود، در سال‌های ۱۹۶۰ با شیوه‌های عملیات سری و به کارگیری **آژان پرووکاتورها** به اخ‌لال در مبارزه و به سرکوب جنبش جوانان پرداخت، و در آغاز سال‌های ۱۹۷۰ «قانون ممنوعیت شغلی» دولت ویلی برانت را به مرحله‌ی اجرا درآورد (ته و توی زندگی سه و نیم میلیون متقاضی کار برای خدمات عمومی را مورد بررسی قرار داد، که از جمله رسما به تشکیل ۱۱۰۰۰ پرونده‌ی ممنوعیت شغلی، به اعمال روش‌های انضباطی و اخراج‌ها منجر شد).

این ساختارها جریان فروپاشی بلوک شرق را نیز به خوبی از سر گذراندند، و حتا توانستند با استفاده از این موقعیت، حوزه نفوذ خود را گسترش دهند. این امر با جریان ۱۱ سپتامبر باز هم بیش‌تر تقویت شد: اکنون، در دوره‌ی **جنگ با ترور**، سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی همانند دوره‌ی جنگ سرد، در سطح جهانی به شدت تقویت شدند. ایالات متحده با تصویب **لایحه‌ی میهن‌دوستی** به دستگاه امنیتی خود وسعت بخشید تا «امنیت داخلی» را تضمین کند. در آلمان مرکز **مشترک ضد تروریسم** در سال ۲۰۰۴ پایه‌گذاری شد، که در آن اداره‌ی آگاهی فدرال، سرویس اطلاعاتی آلمان، سازمان امنیت و ادارات آگاهی ایالت‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند. قانون اداره‌ی آگاهی فدرال در سال ۲۰۰۹ ایزاری را «برای مقابله با خطرات تروریسم بین المللی» در اختیار آن گذاشت که قبلا تنها در دست ادارات پلیس ایالت‌ها بود (تجسس ارتباطات اینترنتی، تورهای ردیابی، استفاده از ماموران تجسس مخفی، استراق سمعی و بصری منازل و ارتباطات تلفنی). علاوه بر این، اداره‌ی آگاهی فدرال از آن زمان مجاز شد تحقیقات پیشگیرانه‌ی خود را بدون وجود ظن مشخصی، یعنی بدون اجازه‌ی دادستان، انجام دهد.

روند رسوائی‌ها بر سر **ان‌اس‌او** و رسوائی افشای جاسوسی و شنودهای **آژانس امنیت ملی امریکا** NSA و شرکای غربی‌اش (که شامل سازمان‌های امنیتی آلمان هم هست) روشن ساخت که قدرت «دولت پنهان» در آلمان بیش‌تر از آن است که تصور می‌شد. به این قدرت هرگز خدشه‌ای وارد نشده و از همه‌ی رسوائی‌ها جان سالم به در برده است. این در مورد رسوائی فعلی نیز صدق می‌کند. فرای خطوط حزبی، رسیدگی پارلمانی با مراعات خاص **مصلحت دولت** صورت می‌گیرد. این تضمین می‌کند که دولت پنهان، دست‌نخورده باقی بماند و پلیس و سازمان‌های امنیتی بیش‌تر مجهز شوند، اختیارات بیش‌تری بدست آورند و در تمرکز تنگاتنگ تری باهم همکاری کنند. به همین دلیل، کمیسیون تحقیق مجلس

برخلاف فاکت‌های مسلم به این نتیجه رسید که «هیچ دلیلی مبنی بر این‌که یک مقام اداری در جنایت‌های (ان‌اس‌او) به نحوی شرکت داشته، از آن‌ها پشتیبانی کرده یا بر آن‌ها صحنه گذاشته باشد، در دست نیست»، و همچنین هیچ دلیلی مبنی بر این‌که «مقامی اداری پیش از ۴ نوامبر ۲۰۱۱ خبری» از ان‌اس‌او یا اعمال آن داشته یا آن‌را «مورد حمایت قرار داده تا از دسترسی ادارت تحقیق در امان بماند» در دست نیست.<sup>27</sup>

این فراگیر بودن حفظ مصلحت دولت، شامل حزب چپ آلمان (PdL) نیز می‌شود که در کمیسیون تحقیق پارلمان «به شکل سازنده‌ای» همکاری نمود و از گزارش‌ها و نظایر آن حمایت کرد. این حزب چپ اپوزیسیون در سال ۲۰۰۷ از بهم‌پیوستن حزب جانشین SED (حزب دولت آلمان شرقی سابق) با اپوزیسیون چپ حزب سوسیال دمکرات تشکیل شد. حزب چپ به طور روزافزون از طرف بخشی از چپ رادیکال پشتیبانی می‌شود. سازمان امنیت تاکنون در درون این حزب به جاسوسی می‌پرداخت. اکنون پا به پای تهیه‌ی بیانی‌های نهایی کمیسیون تحقیق، به حزب چپ اطمینان داده شده که دیگر از طرف سازمان‌های اطلاعاتی زیر نظر نخواهد بود.

به محیط فعالیت نازی‌ها نیز لطمه‌ای وارد نشده است: فاش شدن ان‌اس‌او منجر به تضعیف محافل نازی نشده، بل که به‌عنوان سرمشق، بسیاری را ترغیب کرده که با اسلحه اهداف خود را دنبال کنند. آن‌ها خود را مسلح می‌کنند. در سال ۲۰۱۲ حدود ۳۵۰ مورد استفاده از سلاح یا تهدید با اسلحه ثبت شد. این بیش‌ترین تعداد ثبت شده تا آن زمان بود، اما در سال ۲۰۱۳ استفاده از سلاح گرم توسط نازی‌ها باز هم افزایش یافت. اماکن زندگی پناهندگان اکنون به تناوب بسیار بیش‌تری مورد حمله قرار می‌گیرد.

این باوری بی‌پایه است که می‌توان به کمک دولت با این طاعون قهوه‌ای به مبارزه برخاست. دادستان کل در محاکمه‌ی فعلی در مونیخ کاری سیاسی انجام می‌دهد و می‌کوشد جریان محاکمه را مطابق با دکترین حاکم دولتی برگذار کند. یکی از ضعف‌های بخش بزرگی از اپوزیسیون «چپ» و چپ رادیکال این جا آشکار می‌شود: بسیاری پس از پیروگرها و آزار و کشتار مهاجران در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ از طبقه‌ی کارگر به مثابه نیروی انقلابی دست شستند. بنابراین برای آنان فقط «جامعه‌ی مدنی»، و بدین ترتیب نهایتاً دولت در حکم هم‌پیمان علیه نازی‌ها، باقی ماند. ولی این هم‌پیمان از طرفی از ساختارها و تشکیلات فاشیستی پشتیبانی کرد و به برپایی شان یاری رساند و از طرف دیگر اپوزیسیون چپ را در «دیالوگ جامعه‌ی مدنی» به نیروی پشتیبان دولت مبدل کرد. این واقعیت بسیاری از گروه‌های ضدفاشیست، و همین‌طور گروه‌های دیگر چپ را فلج می‌کند. به جای بیان روشن نقش دولت در مجموعه‌ی درهم‌تنیده‌ی ان‌اس‌او، آنان توجه خود را به کمیسیون‌های تحقیق و جریان محاکمه متمرکز می‌کنند و در جزئیاتی که آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد گم می‌شوند. بنابراین جنبش‌ها و تظاهرات خیابانی قابل توجه‌ای نیز صورت نگرفت. همه‌ی این‌ها به دولت امکان می‌دهد که ان‌اس‌او را با استادی تمام کوچک نشان دهد - در حالی که ترس و وحشت هنوز در میان بسیاری از مردم محسوس است.

### فهرست عملیات ان‌اس‌او

۱۹۹۳-۱۹۹۴ تشکیل دسته‌ی «رفاقت بنا» Kameradschaft Jena

۱۹۹۶ تشکیل شبکه‌ی «حفاظت از سرزمین تورینگن» Thüringer Heimatschutz (ت‌ها‌اس)

۱۹۹۶-۱۹۹۸ کار با مواد منفجره و عملیات با بمب‌های دست‌ساز

۱۹۹۸/۱/۲۶ هجوم پلیس به گاراژ چهپه؛ سه‌نفر (چهپه، موندلوس و بونهارت) مخفی می‌شوند

۱۹۹۸-۲۰۱۱ عملیات سرقت از بانک‌ها  
۲۰۰۰/۷/۲۷ بمب‌گذاری در آلمان شرقی  
۲۰۰۰/۹/۹ قتل انور شیمشک Enver Şimşek در نورنبرگ  
۲۰۰۱/۱/۱۹ بمب‌گذاری در مغازه‌ای در Probsteigasse در کلن که منجر به مجروح شدن دختر نوزده ساله‌ی صاحب مغازه‌ی ایرانی تبار شد  
۲۰۰۱/۶/۱۳ قتل عبدالرحیم اوزی‌دوگرو Abdurrahim Özüdoğru در نورنبرگ  
۲۰۰۱/۶/۲۷ قتل سلیمان تاش‌کوپرو Süleyman Taşköprü در هامبورگ  
۲۰۰۱/۸/۲۹ قتل خلیل قیلیچ Habil Kılıç در مونیخ  
۲۰۰۴/۲/۲۵ قتل محمد تورگوت Mehmet Turgut در روستوک  
۲۰۰۴/۶/۹ بمب‌گذاری در خیابان Keupstraße در کلن  
۲۰۰۵/۶/۹ قتل اسماعیل یاشار İsmail Yaşar در نورنبرگ  
۲۰۰۵/۶/۱۵ قتل تئودوروس بولگاریدس Theodoros Boulgarides در مونیخ  
۲۰۰۶/۴/۴ قتل محمد کوباشیک Mehmet Kubaşık در دورتموند  
۲۰۰۶/۴/۶ قتل خالد یوزگات Halit Yozgat در کاسل  
۲۰۰۷/۴/۲۵ قتل افسر پلیس زن Michèle Kiesewetter  
۲۰۱۱/۱۱/۴ علنی‌شدن جریان ان اس او.

این مقاله اولین بار به انگلیسی در نشریه‌ی اینترنتی [Viewpoint Magazine](#) منتشر شده است.

<sup>1</sup> در آلمان سه نهاد اطلاعاتی - امنیتی وجود دارد:

اولی Bundesnachrichtendienst (BND سرویس اطلاعاتی فدرال)، سازمان اطلاعات و امنیت برون مرزی آلمان است و مستقیماً زیر دست دفتر صدر اعظم آلمان کار می‌کند. دومی Militärischer Abschirmdienst (MAD) سازمان اطلاعات ارتش و سومی سازمان اطلاعات و امنیت داخلی است، که Verfassungsschutz (VS) خوانده می‌شود و ساختار فدراتیو دارد: به‌غیر از سازمان اطلاعات و امنیت فدرال Bundesamt für Verfassungsschutz (BfV) به آلمانی یعنی: اداره‌ی فدرال نگهداری از قانون اساسی) ۱۶ اداره‌ی اطلاعات و امنیت ایالات Landesämter für Verfassungsschutz (LfV) – برای هر ایالت یکی – وجود دارند که از سازمان اطلاعات و امنیت فدرال مستقل هستند. وظیفه‌ی آن‌ها جمع‌آوری اطلاعات و مراقبت از فعالیت‌ها و خطرهای تهدیدکننده‌ی نظام دولت و ایالات، و فعالیت‌های ضد جاسوسی است. (در این جا با نام سازمان امنیت کشور یا فدرال و سازمان امنیت ایالت ... آورده شده است.)

<sup>2</sup> در زبان پلیس و سازمان های امنیتی آلمان به خیرچین‌های دارای ماموریت محرمانه "V-Leute" (ماموران نفوذی) گفته می‌شود. مفرد آن "V-Mann" (فاو – مان: مامور نفوذی مرد) مستعمل‌تر است. V مخفف Vertrauen یعنی اعتماد.

<sup>3</sup> دولت پنهان (Tiefe Staat) اصطلاحی است که از زبان ترکی (Derin devlet) وارد زبان‌های دیگر شده است؛ به معنای «دولت در عمق»، به دولتی گفته می‌شود که در زیر و پنهان عمل می‌کند. اصطلاح «دولت پنهان» برای خواننده‌ی فارسی زبان نامأنوس و ابهام‌برانگیز می‌نماید، شاید بدین دلیل که در ایران همواره خود یک چنین دولتی در بالا بر سر کار بوده است.



پروژه‌ی نمونه (Leuchtturmprojekt) به پروژه‌ای سرآمد گفته می‌شود که در کنار هدف اصلی‌اش، اثرگذاری مشخص بر روی پروژه‌های همانند بعدی را دنبال می‌کند؛ بنابراین همراه با موفقیت خود پروژه، شهرت یافتن هرچه بیشتر آن نیز مد نظر است.

<sup>4</sup> در مورد فاشیست‌های طلوع پلانی رجوع شود به مقاله‌ی وایدکت در

### [Fascists in Greece: From the streets into parliament and back](#)

<sup>5</sup> Claus Hecking, "[Britische Geheimprotokolle: Kohl wollte offenbar jeden zweiten Türken loswerden](#)," *Spiegel Online*, August 1, 2013.

<sup>6</sup> در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ پوگروم‌های شدیدی علیه مهاجرین در آلمان به وقوع پیوست. نخستین نقطه‌ی اوج آن، آزار و کشتار مهاجران در سپتامبر ۱۹۹۱ در هویرسوردا یکی از شهرهای ایالت ساکسن بود. چهار شب تمام ساختمانی که محل زندگی عمدتاً کارگران پیمانی موزامبیک بود مورد حمله قرار گرفت. دومین نقطه‌ی اوج پوگروم‌های روستک – لیختن‌هاگن در ایالت مکلن‌بورگ – فورپوم بود: بین روزهای ۲۲ تا ۲۴ اوت سال ۱۹۹۲ آشوب‌های ضدخارجی خشونت‌باری به راه افتاد؛ این‌ها وخیم‌ترین نوع حملات ارادل و اوباش علیه مهاجران در آلمان پس از جنگ دوم جهانی بود. در سوءقصد‌های آتش‌زنی خانه‌های ترک‌ها در شهرهای مختلف آلمان مجموعاً هشت انسان جان باختند. در مورد این پوگروم‌ها و پیامدهای آن‌ها ر. ک. به دو مقاله به زبان انگلیسی از وایدکت:

«[Rostock, or: How the New Germany is being governed](#)» aus Wildcat 60, 1992; »Harter Staat und weiche Birne (Thesen zur Diskussion um Hoyerswerda) «[Critique of autonomous anti-fascism](#)» aus Wildcat 57 von 1991.

<sup>7</sup> سیستم حواله، سیستم غیررسمی انتقال پول است که بر پایه‌ی شبکه‌ی وسیعی از دلالات پول بنا شده است. از طریق این شبکه می‌توان پول را با هزینه‌ی کم و به صورتی مطمئن منتقل کرد. میان دلالات حواله، تعهدات رسمی بانکی حکم نمی‌کنند بل که این سیستم منحصر بر اعتماد متقابل میان آنان استوار است.

<sup>8</sup> منظور ما از راسیسم اجتماعی راسیسمی است علیه مردمی از اقلیت فرودست جامعه، مردمی که به خوبی در جامعه ادغام نمی‌شوند، مردمی که از طریق کمک‌های دولتی زندگی می‌کنند و غیره و غیره. اتی‌ین بالیبار Étienne Balibar مفهوم همانندی را در کتاب زیر به‌کار می‌برد:

Étienne Balibar and Immanuel Wallerstein, *Race, Nation, Class: Ambiguous Identities* (London: Verso, 1991)

<sup>9</sup> همه‌ی نقل قول‌ها برگرفته از یک سخنرانی [Jacques Rancière](#) در سال ۲۰۱۰ است که در مجله‌ی آلمانی, *ak 555*, November 19, 2010 چاپ شده است. ترجمه‌ی انگلیسی در:

<http://wronarithmic.wordpress.com/2010/09/21/ranciere-racism/>

<sup>10</sup> خون و شرف *Blood & Honour* یک سازمان نئونازیست بین‌المللی و شبکه‌ی تبلیغی موزیک است که در سال ۱۹۸۷ در انگلستان پایه‌گذاری شده است. *Combat 18* در نقش بازوی مسلح آن در سال ۱۹۹۲ تاسیس شده است. «خون و شرف» از شعارهای مشهور رژیم آلمان نازی و مهم‌ترین شعار سازمان جوانان هیتلر بود.

<sup>11</sup> در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ جریان‌های نئونازی خشونت طلب آغاز به تشکیل یابی در گروه‌های موسوم به *Freie Kameradschaften* رفاقت‌های آزاد کردند. این گروه‌ها اعضای رسمی و ساختار متمرکز سراسری ندارند اما در ارتباط نزدیک باهم اند. بیش از ۱۵۰ گروه از این‌گونه *Kameradschaften* در آلمان وجود دارند.

---

<sup>12</sup> حفاظت از سرزمین تورینگن Thüringer Heimatschutz (THS) نام شبکه‌ی هماهنگی رفاقت‌های آزاد Freie Kameradschaften در ایالت تورینگن بود که در حدود ۱۷۰ عضو داشت. رئیس آن تینو برانت، مامور نفوذی جبر هبگیر سازمان امنیت ایالت تورینگن بود.

<sup>13</sup> Von Baumgärtner, Maik; Röbel, Sven; Stark, Holger, "Innere Sicherheit: Der Brandstifter-Effekt," Der Spiegel 45, November 5, 2012; "[Der »Brandstifter-Effekt« des Verfassungsschutzes](#)," Antifaschistisches Infoblatt, March 8, 2014.

<sup>14</sup> Der Spiegel, September 2014.

<sup>15</sup> "[Der Thüringer NSU-Untersuchungsausschuss](#)," Antifaschistisches Infoblatt 101 / 4.2013, 28.01.2014.

<sup>16</sup> هلموت رونهور از سال ۱۹۹۴ تا سال ۲۰۰۰ رئیس سازمان امنیت ایالت تورینگن بود. او به زیاده‌روی‌های فاحش در مدیریت سازمان امنیت شهرت داشت. در تابستان ۲۰۰۰ او ناچار به استعفا شد. دلیل برکناری او افشا شدن تامین مالی نازی‌های خشونت‌طلب کله‌گنده به وسیله‌ی او بود، آن هم نه به کمک ساختارهای «معمولی» سازمان امنیت، بل که در پوشش شرکت‌های ساختگی. این که دقیقاً چه کسی پول را دریافت کرده است آشکار نشد. اما خود او گفت که سازمان امنیت تورینگن در زمان‌های گذشته به جریان‌های نئونازی یک و نیم میلیون مارک کمک مالی کرده است. رونهور در حال حاضر به نویسندگی و نشر کتاب در انتشاراتی راست Ares مشغول است.

<sup>17</sup> Von Maik Baumgärtner, Hubert Gude und Sven Röbel, "[Ermittlungspanne: Fahnder werteten NSU-Garagenliste nicht richtig aus](#)," Spiegel Online, February 14, 2014; Wolf Wetzel, "[Die Garagenliste – die Gold Card des Nationalsozialistischen Untergrundes/NSU](#)," Eyes Wide Shut, November 16, 2011.

<sup>18</sup> دکترین افراط‌گرایی (Extremismuskonzeption)، دکترین دولتی جمهوری فدرال آلمان، بر این نظر بنا شده که علت از بین رفتن دموکراسی جمهوری وایمار در آلمان (۱۹۳۳-۱۹۱۸) افراط‌گرایی راست و چپ بوده است. این اصطلاح ساخته‌ی سازمان امنیت آلمان در سال‌های ۱۹۷۰ بود. پیش از آن بدان «رادیکالیسم» می‌گفتند، اما آن را به علت این که واژه‌ی «رادیکال» در سال‌های ۱۹۶۰ مفهوم مثبتی پیدا کرد تغییر دادند.

<sup>19</sup> چرا بون‌هارت و موندلوس باید این همه راه طولانی را از ایالت تورینگن تا شهر هایلبرون رفته و آنجا به‌طور تصادفی پلیسی را که او هم اهل تورینگن بوده به قتل رسانده باشند؟ آن هم پلیسی را که مافوق مستقیم اش عضو کوکلوکس کلان بوده است؟ پدر تعمیدی کیزهوتر که خود نیز افسر پلیس است و در جریان‌های فاشیستی شرکت دارد در بازجویی‌اش در همان سال ۲۰۰۷ گفت که قتل دختر تعمیدی او در رابطه با «قتل‌های ترک‌ها» قرار دارد. بر اساس گفته‌های شاهدان عینی حادثه، ماموران تحقیق بدین نتیجه رسیدند که در جریان این قتل شش نفر شرکت داشته‌اند و تصاویر فانتومی نیز از آنان کشیدند، اما این تصاویر هیچ‌گاه در تحقیقات مورد استفاده قرار نگرفتند و غیره و غیره.

<sup>20</sup> فراننتس یوزف اشتراوس Franz Josef Strauß سیاستمدار آلمانی که رهبر حزب سوسیال مسیحی آلمان (حزب مؤتلف با حزب دمکرات مسیحی) بود. او با سیمت‌های مختلفی عضو کابینه در دولت آلمان و برای مدت مدیدی نخست وزیر ایالت بایرن بود. اشتراوس در زندگی سیاسی شخصیتی جدل‌انگیز و سیاستمداری اهل نظم و قانون آهنین، بسیار متنفذ و دارای ارتباطات گسترده‌ای با سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی بود و اغلب به راست افراطی گرایش داشت. او در رسوایی‌های بسیار بزرگی درگیر بود.

---

<sup>21</sup> See Daniele Ganser, *Nato's Secret Armies: Operation Gladio and Terrorism in Western Europe* (Cass: New York, 2004). siehe dazu ausführlich bei Daniele Ganser: *Nato's Secret Armies: Operation Gladio and Terrorism in Western Europe*. Cass, London, 2004.

<sup>22</sup> گروه Wehrsportgruppe Hoffmann یکی از بزرگترین تشکل‌های شبه‌نظامی فاشیست در آلمان بود. در سال ۱۹۷۳ کارل هاینز هوفمان Karl-Heinz Hoffmann آن را پایه‌گذاری کرد و در سال ۱۹۸۰ فعالیت آن ممنوع شد. بخشی از گروه پس از آن به لبنان رفت تا در آنجا دوره‌های نظامی ببیند. در سپتامبر ۱۹۸۰ بمبی در جشنواره‌ی اکتبر Oktoberfest مونیخ منفجر که منجر به کشته‌شدن ۱۳ نفر شد. گوندولف کوهلر Gundolf Köhler که خود در بمب‌گذاری کشته شد به عنوان فردی غیرمتمشکل و تنها عامل بمب‌گذاری معرفی گردید. اما او یکی از اعضای این گروه بود.

<sup>23</sup> قبل از آن کمیسیون تحقیق پارلمانی به بررسی نقش سازمان امنیت فدرال پرداخته بود. نمایندگان حتا ساختار «بخش تروریسم راست» آن را نمی‌شناختند و اکنون از وجود آن باخبر می‌شدند.

<sup>24</sup> 'Wir haben unsere Informationen feinjustiert'. Hajo Funke, [Abbruch der Untersuchung auf halber Strecke. Das vorzeitige Ende der öffentlichen Ermittlung des NSU Untersuchungsausschusses des Bundestags](#).

<sup>25</sup> (در فتح شهر Krajna شرکت‌های آمریکایی به‌طور قابل توجهی شرکت داشتند).

<sup>26</sup> مراد کورناز Murat Kurnaz شهروند ترکیه در شهر برمن آلمان متولد شده و دارای حق اقامت دائم آلمان است. او در اواخر سال ۲۰۰۱ در پاکستان به وسیله ماموران آمریکایی ربوده شد و حدود ۴ سال در بازداشتگاه گوانتانامو زندانی بود. از سال ۲۰۰۲ به بعد مقام‌های آمریکایی حاضر به آزادی و تحویل دادن او به آلمان بودند ولی دولت آلمان از پذیرش این پیشنهاد سر باز می‌زد. دولت آلمان ادعا می‌کرد که کورناز اجازه اقامت خود در آلمان را از دست داده است زیرا خاک آلمان را بیش از شش ماه بدون اطلاع ترک کرده است. کورناز تا زمان صدور حکم یک دادگاه، مبنی بر این که او هنوز هم اجازه ی اقامت دارد، زیرا در گوانتانامو قادر به دادن تقاضای تمدید «اجازه‌ی ماندن‌اش در آلمان» نبوده، نتوانست به آلمان باز گردد.

<sup>27</sup> از گزارش نهائی کمیسیون تحقیق پارلمان در:

<http://dipbt.bundestag.de/dip21/btd/17/146/1714600.pdf>.